

جوانان هنرمند ایرانی

دارند می آیند!

سعید شفا

ل اول جوان های بعد از انقلاب دارند می آیند، پر بار هم می

از اجرای این تئاتر ها که به عنوان آگهی در تلویزیون ها پخش می شود که «خیلی عالی

بود»، «تا حالا این قدر نخندیده بودیم»، «مخشر بود»، «اله بود و بهمان بود، که ضمنا هدف این تئاتر ها را که فاقد مسوولیت هستند، بر ملا می سازد. نهایتش هایی را روی صحنه می برد که جای تعمق دارد.

«ترنج» فوق لیسانس تئاتر دارد. از چندین پیش، به خاطر فقدان طرح مسایل خاور میانه از طریق تئاتر در جامعه ی آمریکا، با به وجود آوردن يك گروه تئاتری به اسم «ریسمان طلایی»، و گرد هم آوردن تئاتر نویس های جوان، موضوع ناپیشتیهای خود را در باره ی خاور میانه در موقعیت امروز مطرح می کنند تا خارجیان را با مشکلات و درگیری های خود آشنا سازند. همان کاری که اهل تئاتر نامستول و مثلاً حرفه ای مانا دیده می گیرند و خوشحال است که تنور گیشه اش داغ است، هر چند خبری از «محتوا» در کار آنها نیست.

ممکن است ناپیشتیهای جوانانی مثل «ترنج»، فعلا از صفت های طولانی بر خوردار نباشند، اما مسوول است و در این و انفسا که همه به خاطر بی اعتنائی سرشان را به طرف دیگر بر می گردانند، مهم.

آخرین کار این گروه که «موشک عشق» نام دارد، يك موزیکال انتقادی است به زبان انگلیسی، درباره ی حمله ی قوای آمریکا و انگلیس به عراق، با زبانی طنز و ایجاز، و اینکه جنگ در کل، راه حل اصلی نیست.

بازی ها خوب است و موسیقی اش دلنشین و بدیع. جالبی آن بیشتر به این خاطر است که حرفش را به روانی می زند و ترس و وا همه ندارد. شجاع است. سالن كوچك خود را پر می کند. آینده دارد. از یاهو گوئی های رایج و کج روی های تئاتر های شرم آور ایرانی اینجا به دور است. کسی نیست بعد از تماشای آن بگوید: «تا حالا انقدر نخندیده بودیم» (خنده عیب نیست، ولی لودگی با طنز و کمدی تفاوت دارد)، و دارای اصالت است.

کار «ترنج» رامی ستاییم و امیدواریم او و کلیه ی جوانانی که او را همراهی می کنند و با استعداد و مقاومتی که از خود، برای پایداری این هنر در این خطه نشان می دهند، بیشتر موفق باشند که آینده از آن آنهاست.

برای آشنایی بیشتر با فعالیت گروه «ریسمان طلایی»، می توانید به تارنمای آنها مراجعه کنید:

www.GoldenThread.Org



نس

آیند. چطور می شد اگر تمام استعداد هایی که بعد از انقلاب در خارج از کشور رشد نمود، در ایران شکل می گرفت و این همه انرژی و استعداد و معلوماتی که ایرانیان دو دستی در اختیار کشورهای غربی گذاشته و می گذارند، برای پیشرفت و افتخار ایران مصرف می شد؟ به قول يك مثل آمریکایی، «ضرر آنها، منفعت ماست!».

انقلاب ایران، در واقع به نفع خارجیان تمام شد. برای کشورهای غربی، این سرمایه های علمی، فرهنگی و اقتصادی، بزرگترین سودی بود که نصیب آنها شد. اینان جامعه ی این کشورها را غنی خواهند کرد و قبل از آنکه اسم خود را که ایرانی است زنده نگاه دارند، مهر «خارجی» بودن را همواره حمل می کنند، و گر چه کشورهای میزبان از این میوه های ارزنده نهایت بهره را می برند، اما همچنان به این استعدادها از دیديك «غریبه» و وصله ی ناجور نگاه می کنند.

جامعه ی آمریکا، به خاطر تاریخ و فرهنگ سطحی اش، با خوبی «تژاد پرستی» زنده است. این جامعه ی پو شالی، برای حفظ منافعتش، روی تمام قوانین و اصول انسانی گام می گذارد تا همچنان سر پا بماند. برای همین حاضر نیست تاصالح و صفای آزادی و آسایش، که مرتب از آن به دروغ دم می زند در کشورهای دیگر جایگزین شود. زیرا اگر این صفات در کشورهای دیگر اعمال شود، هیچکس حاضر نخواهد شد خاك و طنش را برای سراب مدینه ی فاضله ای که اینها برای مردم دنیا درست کرده اند، ترك کند. اگر به اکثر مهاجران این کشور ها نگاه کنید، به وضوح می بینید که از کشورهای می آیند که به خاطر فشار های سیاسی و اقتصادی دولت هاییشان، مجبور به ترك وطن شده اند.

با این مقدمه ی شکایت آمیز، می خواستم به يك تئاتر نویس، بازیگر و کارگردان جوان و هنرمند ایرانی، به نام «ترنج یقیازاریان» بر رسم که چند سالی است آستین ها را بالا زده و به جای تئاتر های روحی رایج، که متأسفانه بازارشان هم گرم است و حضرات نیز از کارشان راضی هستند که صف دارند و نظرات بعد